

درباره فلسفه روزه-۲

کسر عادات

تعبیر امام سجاد(ع) درباره ماه رمضان این است که این ماه شهر تمحیض، یعنی ماه پاکسازی است. نفس روزهای که می‌گیریم، آن هم

روزه یک ماهه، خود اثر دارد. نفس این روزه گرفتن، نخوردن و نیاشامیدن، گرسنگی را تجربه کردن، می‌تواند انسان را راه بیندازد.

حضرت علی(ع) درباره این ماه می‌فرمایند: «بِعَمِّ الْعَوْنِ عَلَى أَسْرِ النَّفْسِ وَ كَسْرِ غَاذِهَا التَّجَوُّعُ؛ گرسنگی کشیدن، نیکو یآوری است برای به بند کشیدن نفس و درهم شکستن عادت‌های آن.» گرسنگی، بهترین کمک است برای اینکه انسان نفسش را رام کند و آن تشنقات خاکی درون را به اسارت درآورد و بر آنها غلبه کند. فرد به بددهنی، به نظر به نامحرم، به حرف بد شنیدن و بسیاری از امور دیگر عادت کرده است اما اگر می‌خواهید این عادت‌ها را بشکنید، بهترین کمک، گرسنگی است. یعنی گرسنگی خود می‌تواند موجب شود انسان بر اینها فائق شود.

در مورد لحظه افطار سخن‌ها بسیار است و ملائکه در لحظه افطار توجه ویژه‌ای به انسان دارند، چرا؟ چون جان آماده شده است. روزه و گرسنگی باعث می‌شود انسان بر عادات و آلودگی‌هایش غلبه کند. بهترین کمک همین گرسنگی است، آن هم یک ماه.

لحظه غروب و لحظه افطار بهترین موقع است که انسان می‌تواند به آن سو برود. یک مشکلی که ما گاهی داریم این است که از بس توجه‌مان به این سو و آن سو می‌شود، نعمت‌هایی که می‌خواهد بر ما نازل شود، به ما نمی‌رسد. درست مثل کسی که در لحظه حساس می‌خواهد در بازار به سود برسد ولی کرکره مغازاش را پایین می‌آورد.

به این همه صبر کرده‌ایم که به این سود برسیم اما در لحظه‌ای که مشتری می‌خواهد بیاید، کرکره را پایین می‌کشیم. گاهی ما همون‌طور با روزه‌های‌مان برخورد می‌کنیم. روزه گرفته‌ایم و زحمت کشیده‌ایم اما لحظه افطار می‌شود مواظبت نمی‌کنیم. لحظه غروب ماه رمضان انسان باید مواظب باشد از این لحظات استفاده کند. گرسنگی باعث می‌شود انسان بتواند بر این تشنقات خاکی و آلودگی‌ها غلبه کند.

بعضی از امور تجربه‌کردنی است، یعنی انسان باید تجربه کند و بفهمد. گاه اگر به کسی بگویی «از دنیا بگذر، از تشنقات بگذر»، نمی‌شود و نمی‌تواند ولی اگر این تجربه‌ها مانند روزه دست دهد براحتی می‌فهمد بی‌ربطی به دنیا یعنی چه.

البته اله‌بیت علیهم‌السلام فرموده‌اند روزه برای اینکه بهتر به نتیجه برسد، شرایطی دارد. مطالبی گفته‌اند و فرمایشاتی دارند ولی اصلش همین است.

تعبیر دیگری از امام صادق(ع) داریم که می‌فرمایند: «اَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ جَل وَعَزُ إِذَا غَفَّ بَطْنُهُ، وَ ابْغَضُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ نَسْأَدَر. ویرسر جدید با وزیر قبلی فقط در حد سلام و به خادوند عز و جل هنگامی است که شکمش سبک باشد و مبعوض‌ترین زمان بنده به خادوند عز و جل زمانی است که شکمش پر باشد». نزدیک‌ترین حالت بنده به خدا زمانی است که از نظر غذا و تحلیل غذا به جایی رسیده باشد که شکم آرام گرفته باشد. یعنی دیگر زحمت تحلیل غذا را نداشته باشد. این بیان امام صادق می‌گوید نزدیک‌ترین حالت به خداست و خیلی معنا دارد.

این نزدیک‌ترین حالت به خداست یعنی انسان در این لحظه می‌تواند پرواز کند. همان تعبیری که حضرت استاد علامه ذوالفقون حسن‌زاده‌املی رحمت‌الله علیه فرمودند که به همین جهت هنگام سحر خیلی مهم است، چرا؟ چون غذایی که انسان شب خورده، تحلیل رفته است. این لحظه، نفس از تدبیر این غذا و تحلیل بردنش آرام گرفته و تمام شده است. دیگر نفس تعلق به این سو ندارد و به تعبیر حضرت استاد، تعلق با تعقل نمی‌سازد.

یعنی تا این تعلق هست، انسان نمی‌تواند به آن سو برود و پرواز کند. خود روزه رضانی که تشریح کرده‌اند خاصیتش پاکسازی است. ابتدا یک روزه می‌گیریم، یک نخوردن و نیاشامیدن است ولی اگر کسی بخواهد متوجه باشد و از آن بهره بگیرد، باید به وقت بهره بگیرد. این خیلی معنای واضحی است.

یعنی انسان مواظب باشد وقت غروب را به حرف‌های بیهوده و برخی امور دیگر نگذراند. این وقت، وقت صدا زدن خداست، وقت ارتباط با خداست. این لحظات که بدن آرام گرفته و نفس از تحلیل غذا آرام گرفته است، دیگر آزاد شده و تعلق ندارد، لذا وقت استفاده است و بهترین موقع ارتباط با خداست.

ببینید در روایات ما درباره وقت نزدیک به افطار چه می‌گویند. چقدر روزه‌دار خواستنی می‌شود. در روایات آمده است در این لحظه روزه‌دار خواستنی می‌شود. برخی بزرگان گفته‌اند این موقع وقت غنچ و دلالی با خداست، روزه که انسان می‌گیرد، کسر عادات می‌شود. این لحظه، نفس انسان رام می‌شود.

گفتاری از میثم مهدیار در باب ضرورت تاریخ‌نگری و تحلیل تاریخی

کجای تاریخ هستیم؟

مرحله به مرحله ما به یک تمدن نوین اسلامی خواهیم رسید. این تمدن نوین از دل همین تصور تاریخی یا روایت تاریخی شکل گرفته است.

■ **تصور کدام جریان غلبه دارد؟**

البته خرده‌روایت‌های تاریخی دیگری هم وجود دارد که در اینجا مجال بحث آن نیست. در حال حاضر دعوا در ایران عمدتاً حول ۴ جریان سیاسی شکل گرفته است: جریان راست، جریان چپ، ملی‌گرا و اسلام‌گرا. سناریوهای آینده حول این ۴ نگاه می‌چرخد. اینها تلاش‌ها یا چالش‌هایی هم رویه‌رو است. در مقابل اینها، نیروهای دموکرات یا جمهوری‌خواه هم وجود دارند.

هر سناریویی راجع به آینده از دل امکان‌هایی که هر کدام از اینها تصور می‌کنند، بسته به اینکه کدام‌یک از این روایت‌ها بتوانند غلبه یابد و اقناع عمومی ایجاد کند، شکل می‌گیرد.

در انقلاب اسلامی، مثلاً کسی مثل شریعتی کمک زیادی کرد تا یک تصویر تاریخی ایجاد کند. البته تصویر تاریخی او با تصویر جریان اسلام‌گرا، بویژه جریان سنتی، متفاوت بود. وی صفویه را به عنوان اسلام تجمل‌گرایانه می‌دید، در حالی که در حوزه‌های علمیه این نگاه وجود نداشت. حضرت امام و شاگردانش اینگونه نبودند و حداقل ضد صفوی نبودند.

این امکان‌ها را می‌توان روی میز قرار داد و درباره آنها بحث کرد. اینکه کدام یک از اینها قابلیت بیشتری دارد و کدام امکان فراگیری بیشتری با توجه به شرایط کنونی دارد، می‌توان درباره آن بحث کرد.

در جریان دانشگاهی ما، گفتمان غالب، استبداد تاریخی است. کلیدواژه‌اش هم «در حال توسعه» و «در حال گذار» بودن است. یعنی ما از استبداد به سمت دموکراسی در حال گذاریم و این در علوم انسانی و همه رشته‌ها مشهود است. درست است که این یک نوع نگاه تاریخی دارد اما نوعی تاریخ‌سوزی هم در حال وقوع است، چرا که تصویری که از تاریخ گذشته ساخته می‌شود، تصویری تاریک و سیاه است که نشان می‌دهد ما هیچ نداشتیم و یک دوره رکود چند هزار ساله بوده و باید از این ماجرا گذر کنیم.

جریان چپ هم به نوعی غیر تاریخی شده است. در ۲-۳ دهه گذشته، بویژه بعد از دهه ۷۰، اساساً تاریخ را کنار گذاشته‌اند. برای همین، جریان چپ در حال حاضر خیلی زیگرگی شده است. الان جریان چپ در واقع از نگاه استبداد تاریخی استفاده می‌کند. الان خودش چیزی ندارد و شما می‌بینید از آخرین کتاب‌هایی که در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی چپ در ایران منتشر شده، کار جدیدی حداقل ندیده‌ایم. مثلاً کتاب‌هایی داریم که راجع به کارگران در ایران نوشته شده اما اینها فارغ از بحث کلان‌روایت تاریخی ایران هستند. به همین دلیل، خیلی از چپ‌ها که قبلاً در منته‌الیه چپ بودند، حالا به سمت راست تغییر جهت می‌دهند. این زیگرگ رفتن، بخش عمده‌اش محصول تاریخ‌زدایی است. وقتی شما تاریخ‌سوزی می‌کنید، امکان تداوم از بین می‌برد و این باعث می‌شود سریع تغییر موضع بدهید و نظراتان عوض شود.

جریان راست، درست است که نگاه تاریخی دارد اما این نگاه تاریخی ضد تاریخ ایران است. یعنی برای ایران، هویت تاریخی مستقلی قائل نیست و به تاریخ سیاسی نگاه سیاهی دارد.

از طرف دیگر، نگاه تاریخی جریان اسلام‌گرا هم خیلی بسیط است و نمی‌تواند با آن نگاه تاریخی، ابعاد مسائل مستحدثه را توضیح دهد.

در حوزه علمیه، شما نگاه تاریخی چندانی نمی‌بینید. نهایتاً یک کتاب تاریخ شیعه یا تاریخ اسلام دارید. خیلی کم داریم آدم‌هایی که روایت کلان تاریخی از ایران داشته باشند. ممکن است از تاریخ اسلام یا شیعه روایت کلان داشته باشند اما ارتباطش با ایران خیلی محدود است و به خاطر همین نمی‌تواند خیلی چیزها را توضیح دهد و خیلی فراگیر نمی‌شود. به همین خاطر، نمی‌تواند بقیه را اقناع کند.

■ **باید تصویر روشنی از گذشته داشته باشیم**

ما باید بتوانیم یک تصویر روشن از گذشته داشته باشیم تا بتوانیم آینده را ترسیم کنیم. امید معطوف به تصویری است که از گذشته داریم و آن می‌تواند برای ما آینده‌ای را ترسیم کند. متأسفانه تصویرهای بسیط و تاریکی از گذشته داریم که این موضوع را پیچیده‌تر می‌کند.

اساساً ما مساله تاریخ را جدی نمی‌گیریم. تاریخ به مثابه انباشت تجربیات است. مثلاً یک رئیس‌جمهور می‌آید و می‌رود اما ما از او هیچ تجربه‌ای نداریم. رئیس‌جمهور بعدی هم دوباره همان مسیر را می‌رود. این موضوع برای هر کسی، از یک معلم گرفته تا مدیران،

هم یک روایت تاریخی دارند که تاریخ ایران را سراسر هم‌زاد با یک نوع استبداد و دیکتاتوری در حوزه سیاسی می‌بینند.

می‌گویند ۳ هزار سال اخیر ایران، همه دیکتاتور بودند و این تداوم نظام دیکتاتوری باعث شده حتی فرهنگ مردم هم به نوعی دیکتاتورزده شود. آن چیزی که در جامعه‌شناسی به عنوان خلیقات ایرانیان مطرح می‌شود، معطوف به این ساختار سیاسی استبدادی است. این فرهنگ عامه ایرانی‌ها به نوعی منطبق شده و اهل دروغ و ریا شده‌اند.

این نگاه دلالت‌های آینده‌پژوهانه‌ای دارد. اینها معتقدند در دنیای جدید و با توجه به فشردگی جهان، این مسیر تاریخی قابل تداوم نیست و خود به خود حذف می‌شود و ما در حال گذاریم و از جامعه استبدادی به سمت جامعه آزاد حرکت می‌کنیم.

اینها با توجه به تصویری که از غرب دارند، یعنی یک تاپپ ایده‌آل از غرب آزاد، دموکرات و سرمایه‌دار، معتقدندد آنجا همه می‌توانند به حق و حقوق خود برسند، لذا می‌گویند داریم به این سمت می‌رویم. آینده این است که ایران در حال هضم در شرایط جهانی است و حالا یکسری مقاومت‌های بیهوده‌ای هم در این میان وجود دارد که باید کمک کنیم این مقاومت‌ها شکسته شود تا زودتر به آن کاروان جهانی بپیوندیم.

■ **تصور جریان ایرانی‌شهری از تاریخ ایران**

در این بین، یک نگاه ملی‌گرا داریم که به این موضوع می‌پردازد که ما یک اوج شکوه تمدنی پیش از اسلام، بویژه در اواخر دوره ساسانی، داشتیم اما از اواسط دوره ساسانیان به دلایل مختلف – که یکی از آنها تفوق فقه دینی بر عرصه سیاسی و فرهنگی بود که باعث سقوط ساسانیان شد – و بعد از ورود اسلام، ما دیگر نتوانستیم به آن اوج و شکوه برسیم.

در دوره تمدن اسلامی، در یک برهه‌هایی توانستیم کمر راست کنیم که این رشحات همان دوره پیشاسلام بود. افرادی مانند فردوسی یا فارابی در واقع از آن اندیشه ایرانی‌شهری پیشاسلام ارتزاق می‌کردند. بعد از آن دیگر نتوانستیم به آن شکوه بازگردیم. در دوره صفویه هم قرار بود یک اتفاق بیفتد و شروع خوبی داشت اما نشد و ما در یک انحطاط و انزوا به سر می‌بریم اما چون چنین پشتونه تاریخی ۱۵۰۰ ساله‌ای داریم، قابلیت بازپایی وجود دارد. این امکان وجود دارد که ما دوباره به یک شکوه تمدنی پیشاسلامی برگردیم. حالا تعاریف خاص خودشان را دارند و نگاه سکولاری به دوره پیشاسلام دارند. بر اساس همان دیدگاهی که هگل هم بیان کرده، نخستین اندیشه دولت در واقع در ایران شکل گرفته است. نگاه‌شان به آینده هم این است که می‌توانیم آن اندیشه و سکولاریسم ایرانی را در شکل جدیدش و در تعامل با دنیای جدید دوباره احیا کنیم.

■ **تصور جریان اسلامگرا از تاریخ ایران**

ایران پیشاسلام و پس از اسلام وجود دارد و بر این باورند پیش از اسلام، دین در واقع تفوق داشته است. علمای دینی یا فقهای دینی و موبدان زرتشتی، در کنار رأس حکومت بودند و این باعث شد بعد از ورود اسلام، ایرانی‌ها خیلی راحت اسلام را بپذیرند.

لذا اسلام به عنوان دین رسمی پذیرفته شد و تلفیق این ۲ باعث شد تمدن اسلامی از قرن چهارم تا هفتم شکل بگیرد. البته بعد از حمله مغول، این تمدن از هم پاشید اما در عصر صفویه دوباره با یک روایت جدید سر برآورد. یعنی هر مرحله نسبت به مراحل قبل یک پله بالاتر آمده‌ایم. از ایران زرتشتی وارد اسلام شدیم و اسلام اهل سنت را با تعریف خلفای عباسی پذیرفتیم و بعد از آن هم شیعه دین رسمی شد و دولت – ملت در ایران شکل گرفت. این یکپارچگی جغرافیایی و سرزمینی به واسطه همین اندیشه دینی ایجاد شد. نخستین دولت – ملت در ایران همزمان با شکل‌گیری دولت – ملت‌ها در اروپا، یعنی در قرن پانزدهم و شانزدهم شکل گرفت. اینها معتقدند تجدید یک فرآیند جهانی است و اینطور نیست که فقط در یک جا تعریف شود.

بعد از این در مشروطه یک شکل جدیدی از دخالت دین در سیاست به وجود آمد. فتوای میرزای شیرازی همه عرصه‌های سیاسی را تحت تأثیر قرار داد و شرایط جدیدی ایجاد کرد. مشروطه اتفاق افتاد و علمای تهران، به پا کردند. سپس در تبریز و اصفهان و جاهای دیگر هم روشنفکران به این جریان پیوستند و بعد به انقلاب اسلامی رسیدیم. انقلاب اسلامی یک پله بالاتر است که در آن ولایت فقیه شکل می‌گیرد و این اوج تلفیق بین دین و سیاست است که وحدت پیدا می‌کند.

اگر قبلاً علما سعی می‌کردند در سیاست دخالت کنند یا مشاوره دهند، حالا خود آن عالم میدان‌دار است. این مسیر دوباره به همین شکل پیش می‌رود و

نوستار پیش رو متن تلخیص شده سخنرانی میثم مهدیار، جامعه‌شناس در نشست امید و روایای ایرانی است که در مجموعه فکرت ایراد شده است.

آینده پایی در گذشته دارد و این گذشته است که آینده را می‌سازد. در دیسیپلین‌های جدید مثل آینده‌پژوهی، هر سناریویی در این حوزه منوط به این است که شما چه تصویری از گذشته دارید. یعنی امید معطوف به امکان‌های ما در آینده است. این امکانات از کجا می‌آید؟ امکانات از عدم ایجاد نمی‌شود. ما باید یک سابقه‌ای نزدیک به آن امکان‌ها در گذشته داشته باشیم و این است که این امید را به ما می‌دهد.

یعنی نگاه به گذشته و آن تصویری که ما از گذشته داریم، امکان‌هایی را برای ما در آینده ایجاد می‌کند. برای همین وقتی می‌خواهیم راجع به امید یا انگاره‌های امید صحبت کنیم باید به گذشته هم بنگریم. اینها هم در واقع ما دوباره باید به این تصویری که از گذشته داریم برگردیم و بر اساس آن می‌توانیم این امکان‌ها را فعال کنیم.

امکان‌هایی که ما را از این شرایط سردردرگمی که الان در آن هستیم، به یک تصویر واضح و مشخصی از آینده برساند، این است که بازگردیم و آن گذشته را به یک نحو جدید و با کیفیت جدیدی پیش ببریم. به نظر من، الان دعوا بر سر این تصاویر تاریخی است. یعنی بحث سر این تصویری است که ما از تاریخ خودمان داریم. به نظر من ۴ یا ۵ تصویر داریم که بین اینها یک رقابتی وجود دارد.

■ **تصور چپ از تاریخ ایران**

تصور اول که خیلی هم مطرح است، تصویر چپ‌ها از تاریخ ایران است که ما در جامعه‌شناسی تاریخی، با مفهوم فتودالیسم ایرانی صورت‌بندی‌شان می‌کنیم؛ یعنی یک نگاه اقتصادی به تحولات تاریخی ایران.

در واقع چپ‌ها تلاش می‌کنند همان دیدگاهی را که مارکس راجع به اروپای غربی داشت، در اینجا – شبیه به همان را – بازسازی کنند و نشان دهند تاریخ ما هم بر اساس همین الگو از یک دوره کمون اولیه‌ای، مثلاً از زمان مادها، وارد دوره برده‌دار شد و بعد از ساسانیان به یک دوره فتودالیسم تاریخی رسیدیم تا مثلاً مشروطه و از مشروطه کم‌کم وارد دوره بورژوازی شدیم.

البته در اینجا اختلافاتی پیش می‌آید. بعضی می‌گویند وارد یک بورژوازی وابسته شدیم و بعضی می‌گویند نه، این همانی است که شبیه بورژوازی اروپای غربی است. نگاه‌شان به انقلاب این بود که خود این مسیر در واقع باعث شکل‌گیری انقلابی خواهد شد. آنها منتظر انقلاب بودند و می‌گفتند انقلاب می‌شود، چرا که از فتودالیسم وارد بورژوازی شدیم و باید کمک کنیم شرایط تسهیل شود تا این انقلاب شکل گیرد. یعنی باید روشنفکران و نخیشان انقلابی با نخیشان پیشرو، این آگاهی انقلابی را در مردم و توده‌ها ایجاد کنند. اما یک اتفاقی که افتاد این بود که بعد از اینکه انقلاب به طور ناگهانی از وجه مارکسیستی‌اش به اسلامی تبدیل شد، یک شکست برای این دیدگاه ایجاد شد. این تغییر ناهنگام بود و بعد از آن، پس از یکی دو دهه که شوروی و بلوک شرق فروپاشید، تقریباً این نگاه به محاق رفت. دیگر در میان کسانی که گرایش‌های چپ دارند، کمتر کسی را داریم که به تاریخ ایران بپردازند. عمده کسانی که الان بحث می‌کنند، نگاه تحلیلی دارند که به نوعی ترجمه‌گرایانه است.

چپ جدید، الان کلاً غیرتاریخی شده است. نسل‌های جدید اساساً هیچ نگاه تاریخی ندارند و هیچ بحث تاریخی راجع به تاریخ ایران به صورت یک جامعه‌شناسی تاریخی یا یک کلان‌روایت تاریخی ندارند. خود روایت فتودالیسم ایرانی یا فتودالیسم تاریخی ایران، امکان‌هایی فراهم می‌کرد. مثلاً می‌گویند انقلاب، انقلابی بود که روحانیون آن را سرقت کردند ولی در نهایت، ما به سمت یک انقلاب کمونیستی، مارکسیستی یا هر چه اسمش را بگذاریم، می‌رویم و منتظر این شرایط با آن روایت تاریخی نسل‌های قبلی هستیم. این در حالی است که نسل‌های جدیدتر اساساً حتی از آن نگاه انقلابی اقتصادی هم دست کشیده‌اند. همان‌طور که از آن نگاه تاریخی هم دست کشیده‌اند. حالا بیشتر یک نگاه انتقادی به شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دارند و دنبال انقلاب به آن معنای کلاسیک خود نیستند. حتی به یک دولت رفاه سوسیالیستی یا ترکیبی از سرمایه‌داری متعادل شده و اخته شده راضی‌اند.

با توجه به این روایت تاریخی و تحولاتی که در این تاریخ اتفاق افتاده، می‌توان امکاناتی را از این دیدگاه بیرون کشید. هر چقدر از آن وجه تاریخی فاصله گرفته‌اند، از آن وجه رادیکال انقلابی هم تقریباً فاصله گرفته‌اند.

■ **تصور راست لیبرال از تاریخ ایران**

یک دسته به راست لیبرال نزدیک می‌شوند. اینها